

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المجتهدین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود راجع به آیه مبارکه لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل که در سوره نساء بود و لا تاكلوا در سوره بقره که واو داشت، در سوره نساء یا ایها الذین آمنوا لا تاكلوا اموالکم، راجع به آیه و به قول آقایان استثناء متصل و منقطع و بحث های دیگری که در این جهت مطرح بود، روز گذشته یک صحبت هایی شد و امروز یک تفصیل روشن تری راجع به این داده بودیم، البته راجع به آیات مبارکه اصولا باید در نظر گرفت که الفاظ قرآن خیلی در نهایت ایجاز و اختصار و یک دقت های فوق العاده ای است که انسان حالا بخواهد توضیحش نه در یک آیه بلکه در صور متعدد هم بدهد بسیار مشکل است و شرحی دارد که حالا جایش این جا نیست، خیلی الفاظ الهی دارای اختصاصات نکات بسیار ظریفی است، ببینید این آیه مبارکه این جور شروع می شود: لا تاكلوا اموالکم، خب طبیعتا این خیلی تعبیر غریبی است، خود این تعبیر لا تاكلوا اموالکم از آن ور فرض کرده که اموال این هاست، از آن ور می گوید لا تاكلوا، اولش خیلی عجیب غریب به نظر می آید مثلا خذ من اموالهم صدقة، واضح است، بعد بگوید که لا تاكلوا اموالکم، این یک نکته ای است، خوب بود آقایان در این کتب تفسیری که ما نقل کردیم یک مقداری روی این وارد بحث می شدند که چطور خداوند متعال شروع می کند می گوید لا تاكلوا اموالکم، اگر اموال است مالیتش این است که بخورد و استفاده بکند یا خوردن که عضو خاصی از دهان است یا لا اقل استفاده مطلق تصرف پس این لا تاكلوا اموالکم، البته لا تملكوا هم بگیریم که شما خواندید آن روز که آقای خوئی گرفته آن که دیگر اعجب می شود، لا تملكوا اموالکم، به هر حال آن چه که در ظاهر آیه مبارکه ابتدائا وجود دارد نهی از تصرف است، نهی از اکل است، از تصرف است، در اموال خود انسان، لا تاكلوا اموالکم پس این باید یک نکته ای باشد و إلا معقول نیست، ظاهرش خیلی غیر معقول به ذهن می آید لا تاكلوا اموالکم،

پرسش: با استصحاب این درست می شود؟

آیت الله مددی: اجازه بدهید عرض بکنم

بعد دارد که بینکم، این معلوم می شود که مراد از اموال و نهی از تصرف در اموال در آن مربوط به مبادلات، مربوط به گردش مالی نه این که ابتدائاً مال خود انسان، مربوط به گردش مالی است که انسان دارد، مربوط به مبادلات است، لا تاكلوا اموالکم بینکم، این بینکم که آمد این ناظر به این نکته می شود که در مبادلاتی که داریم در داد و ستدی که داریم، سوداگری ای که داریم باز هم بالاخره باید معنا بشود لا تاكلوا اموالکم به چه معنا آمده؟ یعنی چه نکته ای دارد؟ ظاهرش بعد چون بالباطل آمد نظر ظاهراً به این باشد که این مداوره، این گردش این به صورت باطل نباشد، من سابقاً عرض کردم یک احتمال هست که بای بالباطل به معنای مقابله باشد یعنی اموالتان را در مقابل هیچ تصرف نکنید مثلاً یک مشت خاکی، ریگی از بیابان در می آورد به شما می گوید ده هزار تومان بهش بدهید، یکی هم ممکن است سبب باشد، بالباطل مراد سبب باطل باشد، با تامل در هر دو آیه سبب بهتر به ذهن می آید، البته در لغت عربی چه سبب باشد که اصطلاحاً باء برای استعانة یا آلت می گویند یا در مقابل باشد که باء مبادله و مقابله می گویند، مثل اشتریت کتاب بدرهم، در لغت عربی برای هر دو چه برای استعانه باشد و چه برای مقابله باشد در هر دو باء به کار برده می شود و توضیحش هم عرض کردیم در کتاب مغنی که چهارده معنا برای باء ذکر می کند، چهارده معنا که ذکر می کند اولیش را الصاق گرفته و گفته است که بصری ها فقط همین معنا را ذکر کردند، بقیه معانی را ذکر نکردند، در حقیقت همین حرف بصری ها دقیق است، اصولاً مکتب بصره در نحو خیلی سعی می کند لغت را منسجم و قانونی بکند، مکتب کوفه به موارد استعمال ولو شاذ هم که باشد حساب می کند، این دو تا با همدیگر این جهت را فرق دارند که حالا وارد بحثش نمی شویم که تکامل بیشتر مکتب بصره در مکتب بغداد است که بعد از این دو تا تشکیل می شود و انصافاً مثل ابوعلی فارسی و ابن جنی بزرگانی هستند که در مکتب بغداد تاثیر گذار بودند، البته به ذهن ما می آید چون مکتب کوفه شیعه بودند قاعدتاً، نه این که همه شان، قاعدتاً شیعه بودند و مکتب بصره عادتاً سنی بودند در مکتب بصره اخفش شیعه است، لذا هم غالباً می گویند قال البصريون إلا الاخفش، چون شیعه است و قال الکوفيون و الاخفش

من البصرین، چون اخفش شیعه است، اخفش البته سه تا هستند که مراد از این اخفش متوسط است، کلا مجموعا دوازده تا هستند اخفش، لکن سه تایشان مشهورند، کبیر و متوسط و صغیر اما مرادشان از این متوسط است و این مشهور است.

علی ای حال کیف ما کان مثلا در همین جا با به معنای تبعیض را نوشتند اثبته الکوفیون و الاخفش من البصرین چون تمسک فامسحوا برئوسکم، بآء برای این که تمام مسح سر واجب نیست، یک مسئله فقهی تاثیر گذار بوده در استظهار لغوی، چون سابقا عرض کردیم انصافا در اسلام تدوین لغت بعد از انقسام مذاهب است، چه مذاهب کلامی و چه مذاهب فقهی لذا طبیعتا وقتی آمدند به تدوین لغت پرداختند تاثر مذهبی خودشان چه مکتب کلامیشان و چه مکتب فقهیشان قطعاً تاثیرگذار بوده، به هر حال عرض کردیم انصافا این استظهار اهل بصره که با به معنای الصاق است حرف بدی نیست، در این چهارده تا معنا حقیقتش الصاق یک نوع ربط دادن، به یک نحوی از انحاء ارتباط دادن، حالا یا به نحو استعانه یا به نحو سببیت یا به نحو مقابله، حتی تبعیض هم برگشتش به یک نحوه الصاق است، بحثش جای خودش می آید، وارد بحث نمی شویم.

بحثی که هست در لغت عربی هر دو به یک لفظ است یعنی هم استعانه مثلا قطعه بالقدم، قدم یعنی تیشه، با تیشه آن را بریدند. یا مثلا بعث الكتاب بدرهم، این جا هم ب می آورند با این که مقابله است، در هر دو ب می آورند اما در زبان فارسی ما در جای استعانه بآء می آوریم نه ب، و لذا شاید بسم الله ضبط دقیقش با نام خدا نه به نام خدا، اشتباهی شده که ما در فارسی با عربی، مثلا می گوید با تیشه بریدم، با تیشه، و اما برای مقابله به می آوریم، این کتاب را به یک تومان فروختم، به می آوریم، با یک تومان نمی گوییم، به یک تومان، حالا این که این جا در این کلمه لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل، یعنی با باطل یا به باطل، در لغت عربی فرق نگذاشتند و لذا آمدند گفتند با برای مقابله است یعنی پول را در مقابل باطل مثل هوا، خاک، یا پول را به سبب باطل، این در فارسی فرق می کند، فرق فارسیش این است که اگر گفت با باطل یعنی با سبب، به باطل در مقابل باطل، و انصافا شواهد خود ظاهر آیه مبارکه دلالت بر سبب دارد. حالا این جا صحبت این می شود که چرا تعبیر شده لا تاكلوا اموالکم، چطور فرض مال کرده، اول این

.....
را مطرح بکنیم، چطور فرض کرده گفته این مال شماست و بعد می گوید لا تاكلوا، طبیعتاً این فرض دو جور می شود، به طور طبیعی دو جور می شود:

مال واقعا مال شماست، مال خودتان باشد، بعد می گوئید من قبول کردم به این وجه این پول را به این آقا بدهم، این مال را به ایشان بدهم، دلم خواسته بدهم، این جا خوب دقت بکنید اگر لا تاكلوا بیايد یعنی واقعا مال شماست لکن این تصرف چون سبب باطل است این تصرف درست نیست، شما حق ندارید در اموالتان تصرفی بکنید که با سبب باطل باشد ولو اموال اموال شماست لکن حق ندارید تصرفی بکنید که به باطل باشد. اگر این معنا باشد ظاهر آیه مبارکه سوره بقره این مرادش است، ظاهراً این تعبیر که دو بار در قرآن بکار برده شده ظاهراً هر کدامش با دیگری فرق می کند چون در آن جا دارد و لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل و تدلوا بها الى الحکام، این را وسیله قرار بدهید برای قضاوت، حکام یعنی قضات، دلو را هم عرض کردم که آن سطلی که آدم کانما انسان این پول را که می دهد مثل دلو می ماند که رای را به نفع خودش در بیاورد. دلو را پایین می اندازد که رای دادگاه را به نفع خودش بالا بیاورد، یک پولی هم توش گذاشته و ضمیمه ای هم بهش می کند تا با این ضمیمه آن حکم دادگاه بیايد. اگر این باشد ظاهراً در این جا مراد از اموال آن جایی است که انسان مال مال خودش است واقعا، این با تدلوا بها الى الحکام شما می آئید می گوئید این مال من است، هر جور می خواهم مصرف می کنم، من جمله به قاضی می دهم به نفع من حکم بکند، مال خودم است، این تصرف من در مال خودم است، آدم با این مال خودم حکم را به نفع خودم گرفتم. اگر این باشد این آیه مبارکه ناظر به لا تاكلوا اموالکم یعنی آن جایی که واقعا مال شماست. لکن شما به سبب باطل تصرفی می کنید با سبب باطل مثل این که رشوه می دهید، بگوئید این مال خودم است، به اختیار خودم دارم رشوه می دهم، قاضی هم خوشحال می شود که پول بگیرد، هر دو راضی دیگر، ما خوشحالیم او هم که خوشحال است. پس این را خوب دقت بکنید اموالکم واقعا اموال این هاست، خوب تامل کردید؟ واقعا اموال این هاست و تصور می کند چون مال من است من می توانم هر نحوی مصرف بکنم لذا عرض کردیم در مستثنی منه در حقیقت تراضی خوابیده بود، اصلاً شما تراضی را فرض نکنید آیه اصلاً بی معناست. نه این که شما را وادار بکنند پول را به قاضی بدهید، نه، ظاهر لا تاكلوا این است که شما می

خواهید از مالکیت خودتان و قدرت مالکیت استفاده بکنید پول را بدهید تا برای شما حکم بکنند پس در این جا لا تاكلوا اموالکم واقعا مال مال شماست، اموال مال شماست و شما تصرف می کنید در این مال به باطل، باطل یعنی رشوه، این تصرف شما تصرفی است که با سبب باطلی انجام گرفته و این تصرف ممنوع است، این در این آیه مبارکه

اما در سوره نساء یا ایها الذین آمنوا لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل إلا أن تكون تجارة عن تراض، به قرینه استثنا می فهمیم که این جا مراد از اموال، اموال دیگری است که مالتان حساب می کنید، دو تا آیه نکته روشن شد؟ آن جا به قرینه ذیل فهمیدیم که مال واقعا مال خودتان است، می گوئیم من اختیار مالم را دارم می دهم اما در این آیه مبارکه مال شما نیست، خوب تامل بکنید! مال غیر است، فرض کنید با قمار راضی بوده به شما داده لذا این جا خیلی عجیب است، تعبیر قرآنی واقعا! دارد آن ذهنیت که در ذهن مردم است آن را روشن می کند، این چه می گوید؟ می گوید آقا من رفتم با این آقا قمار کردم این آقا این را به من داد، خودش داد، خودش به من داد، راضی بود به من داد، پس این الان مال من است، این اموالکم غیر از آن اموالکم است، آن و لا تاكلوا اموالکم واقعا مال خودتان است، این لا تاكلوا واقعا مال شما نیست، انتقال به شما پیدا کرده است، خیلی تعبیر قرآنی عجیبی است، در قرآن در حقیقت می خواهد آن ذهنیت عمومی ای را که در مردم هست آن را مجسم بکند، خب این ذهنیت عمومی این است یعنی هم می خواهد ماده قانونی باشد و هم می خواهد در عمق ذهنیتی که مردم دارند، این خیلی مهم است، جمع بین این دو تا خیلی مشکل است. آن می آید می گوید آن مال من است، چرا مال من است؟ با قمار، با ربا، این آقا هم راضی بود به من داد، این راضی بود به من داد پس این مال من شد و إلا این که اگر باطل بود، قرآن می خواهد بگوید این تصور باطل است، خیال نکنید اگر کسی از راه سبب باطل مالی را به شما منتقل کرد این مال شما می شود، این مال شما نیست، حالا خیلی تعبیر زیباست که می گوید لا تاكلوا اموالکم، خیلی تعبیر غریبی است، یعنی می آید در ذهن آن انسان کاملاً بدوی که خیال می کند که آقا خودش به من داد، این را خودش با رضایت باطن به من داد پس این مال من است.

پرسش: اموالکم را چجوری معنا بکنیم؟ چجوری تصور بکنیم؟

آیت الله مددی: آهان، بینکم بالباطل چون باطل است این اموالکم را که آورده آن ذهنیت عرفی را آورده، عرف بسیط یعنی عرف انسان بدوی، کاملاً بدوی، می گوید از خودش گرفتم، از دست خودش گرفتم، فرض کنید پنجاه کیلو گندم دادم شصت کیلو گندم گرفتم، خب این شصت کیلو مال من است، ببینید می گوید مال من است و إلا چجور می شود گفت لا تاكلوا اموالکم؟ فرض اموالکم چیست؟ شما باید فرض اموالکم را بکنید.

پرسش: شاید جامعه اسلامی را یکپارچه در نظر گرفته یعنی مال دیگران و بقیه مومنان مال من است.

آیت الله مددی: البته عرض شد و سابقاً هم اشاره کردم در این جا فخر رازی مسئله این که نهی در معاملات مقتضی فساد است یا نه نقل می کند می گوید ابوحنیفه مقتضی، ابوحنیفه که معروف است که اصلاً قائل بوده که دلالت بر صحت می کند نه این که مقتضی فساد نیست و شافعی چون ایشان خودش هم شافعی است، من فکر می کنم آیه مبارکه اصلاً ربطی به آن بحث هم نداشته باشد چون وقتی گفت لا تاكلوا، لا تاكلوا قطعاً بحث فساد است، این اموالی را که شما از راه، اصلاً به نظرم خوب تأمل بکنید، خود کلمه اموالکم، خود کلمه بینکم خود این دلالت می کند که مالیتش به سبب تراضی است نه به سبب نکته دیگری و إلا چجور می گوید لا تاكلوا اموالکم، اگر اموالش نیست چطور می گوید لا تاكلوا؟

پرسش: در قرآن هست که لا تقتلوا انفسکم

آیت الله مددی: خب آن جا معنا ندارد، چاقو می زند خودش را می کشد یا انتحار می کند

پرسش: نه دیگر لا تقتلوا انفسکم

آیت الله مددی: همین در آن آیه لا تقتلوا انفسکم هم هست، می دانم انفسکم که معنا دارد، لا تاكلوا اموالکم معنا ندارد،

پرسش: می گوید لا تخرجوا من ديارکم

آیت الله مددی: ديارکم معنا ندارد؟ می گوید از شهر خودت خارج نکن، این که معنا دارد، این اصلاً معنا ندارد که بگوید لا تاكلوا

اموالکم، اموال من است، تو قبول کردی مال من است، مثل خذ من اموالهم صدقة، آن جعلی خیالی است و آن اموال واقعی است.

خوب دقت کردید؟ من فکر می کنم قرآن کریم با یک بیان فوق العاده عجیبی تعبیر به اموال کردن این اشاره به این است که این در نظر عرف عمومی، عرف بسیط خیال می کنند، حتی عرف اسلامی هم تا یک مدتی یعنی لو لا آیه نباشد می گوید آقا راضی بود به من داد، اگر راضی نبود که نمی داد، این مال من است، عرض کردیم در ذیل آیه مبارکه یا ایها النبی إذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن إلی آخر، ظاهر آیه مبارکه این است که طلاق برای عده باید باشد، لعدتهن این اصطلاح طلاق للعدة یعنی جوری طلاق بدهیم که بعد از طلاق عده را شروع بکند، از آن ور هم عده طهر است، حتی سنی ها قائل اند طهر است، پس در حال حیض طلاق ندهید چون در حال حیض باید صبر بکند تا طهر بشود از آن جا عده را شروع بکند، سه روز، چهار روز، پنج روز مانده حیضش تمام بشود طلاق داده بشود این باید صبر بکند تا حیضش که تمام شد اول طهر عده را شروع بکند، طلقوهن لعدتهن طلاق باید برای عده باشد یعنی جوری باشد که شما بعد از طلاق عده را همان وقت شروع بکند لذا فتوای اصحاب ما این است که باید طلاق در حال طهر باشد، خیلی خب، بسیار خب.

نکته بعدیش اگر در حال حیض، مشهور اهل سنت گفتند که طلاق صحیح است، کار حرامی کرده اصطلاحا طلاق بدعی در مقابل طلاق سنّی، سنّی یعنی قانونی، طلاق قانونی در حال طهر است، طلاق در حال حیض طلاق بدعی است، این بدعت آیه مبارکه دلالت بر جوازش ندارد، لکن این طلاق بدعی را صحیح می دانند، این طلاق بدعی را اگر در حال حیض هم طلاق داد آن طلاق صحیح است عده را از طهر شروع می کند، روشن شد چه می خواهم عرض بکنم؟ می گویند طلاقش صحیح است و عرض کردیم زیدی هم تصادفا قائل به این هستند، یحیی ابن حسین معروف به امام هادی در کتاب الاحکام جلد یکش خیلی هم به شیعه حمله کرده که چرا شیعه قائل شدند طلاق باطل است، این طلاق ولو بدعی باشد درست است، البته ایشان نوشته این حکم جامعه اسلامی است، فقط شیعه مخالف من است، من توضیح دادم فقط شیعه نیستند، ابن هزم هم مخالف است، ابن هزم هم می گوید طلاق باطل است، مثل ماست که می گوید طلاق باطل است، او هم قائل است که اگر طلاق بدعی شد باطل است، ببینید شبهه چه بوده و چرا این بحث را مطرح کردند؟ نکته اش چه بود؟ نکته این بود که می گویند یک انسان متعارف عادی عرفی، حالا مغز قانونیش را کنار بگذارید، می گوید

.....

من به زنم گفتم انت طالق، تو طلاق داده شده در حال حیضی، من گفتم، آن وقت شما می گوید هنوز زن من است؟ این چطور می شود؟ وقتی من گفتم تو مطلقه هستی چطور این مردی که رو به زنش می کند می گوید انت طالق، بعد بگوید این خانم شماست؟! من فکر می کنم آنی که ذهنیت این علمای اهل سنت یا زیدی است این حالت عوامی است، ما اصلا معتقدیم آیه مبارکه برای این آمده که سنت طلاق و قوانین طلاق را یاد بدهد، إذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن، قاعده اش این است، شما اگر از چارچوب خارج شدید خب باطل است، دیگر جای شک ندارد اما آن ذهنیت را دقت کردید؟ می گوید من گفتم انت طالق، من گفتم هی طالق، من که گفتم هی طالق شما باز می گوید این زوجه من است؟ باز حکم می کنید که این زوجه است؟ من فکر می کنم وقتی نگاه می کنیم به کلماتشان این ذهنیت است، عین این ذهنیت در این جاست، می گوید اموال من است، عین همان ذهنیت است، می گوید من با این آقا قمار کردم، راضی بود، با همدیگر شرط بندی کردیم و با رضایت طرفین پول گرفتیم، این اموال من است، ببینید این اموال من است، این مال من است، البته در باب طلاق بدعی به نظر ما مهم ترین عاملش شبیه همین بحث عمر بود، یعنی عمر آمد گفت که شما شروع کردید، چون زیاد طلاق می دادند مثلا می گفت اگر یک لقمه از این غذا بخوری انت طالق، بالا بروی انت طالق، پایین بیایی انت طالق، یک قصه ای نقل کردیم که یک زن بیچاره ای پله سوم چهارم بود شوهرش گفت بروی بالا طالق، بیایی پایین طالق، این خودش را از بالا انداخت پایین، اهل سنت نوشته اند که چون زن فقیه و ملایی بوده نه بالا رفت و نه پایین آمد، از آن بالا خودش را پایین پرت کرد تا طالق نباشد، علی ای حال این الی ما شا الله، در اهل سنت این خیلی فراوان است، انواع طلاق است، انت طالق عدد نجوم السماء، انت طالق ... یک فرع های عجیب غریبی.. پیش ما تمام باطل است، کرارا هم عرض کردم، چند بار عرض کردم، اهل سنت روی این ها حساب کردند که این چقدر درست است، دو طلاقه است یا سه طلاقه است، این را می گویند اصلش را به آن دومی بر می گردد که شما تند تند هی طلاق دادید، هی مراعات شروط نمی کنید، قواعد نمی کنید حالا که این جور شد الزمناکم به، قانون هم می آید امضا می کند، ما این را قبول کردیم، روشن شد؟ شما زیاد طلاق دادید و این در حقیقت شاید فکرش روی این بود

.....
که بحث اول هم گفتیم سد الذرائع، این یک کاری بکند که جلوی طلاق را بگیرد، گفت اگر کسی از این طلاق ها داد الزمناه به، می گوئیم بله این طلاق واقع شد، ظاهرا انحراف از اینجاست، ظاهرا و العلم عند الله، لکن این پرسش: این سنت که انگار این ها می گفتند طلاق که فائده ای ندارد پس من اگر این جوری بگویم

آیت الله مددی: گفت شما تا گفتید اثر می کند یعنی طلاق شد، یعنی زوجه نیست، نه فکر می کرد حالا که مجبورش بکند کم می شود، فکر می کرد، همچین فکری داشت که این کم می شود، این منشا چه شد؟ این همان ذهنیت تقویت شد، خوب دقت بکنید! همان ذهنیت عوام که تا من طالق گفتم این شد طلاق، این دیگر زوجه من نیست، این همان ذهنیت تقویت شد، این جا هم خوب دقت بکنید لا تاكلوا اموالکم، خب این هم اموالکم می شود، این روی یک ذهنیت عرفی و عوامانه می شود که من که این پول را که از آن آقا با زور که نگرفتم، رفتم قشنگ با همدیگر با تراضی از ایشان گرفتم، ایشان هم راضی بود و من هم راضی بودم، یک شرطی گذاشتیم اگر این طور شد او بدهد، اگر این طور شد من بدهم، راضی هم بودیم، این طور شد من ازش گرفتم، پس خوب دقت بکنید لا تاكلوا اموالکم ولی خب ابتدائا که لا تاكلوا اموالکم که معنا ندارد، من فکر می کنم اگر مفسرین از کلمه اموالکم وارد بحث می شدند بحث خیلی شیرین تر بود و إلا معنا ندارد که بگوئید لا تاكلوا اموالکم، پس این یک تصور دارد، یک پیش فرضی دارد که آن پیش فرض این است که ایشان خیال کرده که این مال اوست، چون آن مالک روی رضایت بهش داده است. آن آیه مبارکه پیش فرض ندارد، واقعا مال اوست، من به نظرم دو تا آیه دو تا معنا دارد، لذا در آن جا دارد و لا تدلوا بها الى الحکام و این جا دارد إلا ان تكون، آن جا مراد از اموال واقعا اموال خودتان است، لا تاكلوا اموالکم واقعا اموال شماست اما به باطل گردش ندهید، به باطل مبادله بکنید، مثل این که بخواهید رشوه بدهید بگوئید مال خودم است می خواهم هر کاری بکنم پس ذهنیتی که در دو تا آیه وجود دارد یکی است، خیال می کنند مالک هر تصرفی را در آن کرد این نافذ است، می گوید مال من است هر کاری می خواهم باهاش بکنم، می خواهم رشوه بدهم، آیه آمد لا، و لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل، اگر طرف ولو مال مال دوست، ولو رضایت داری و لذا در این جا من فکر می کنم آیه استثنا ندارد نکته اش این است، اموال خودش است، می خواهد به یک سبب باطل به دیگری منتقل بکند، این جا آمد و لا

تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل و تدلوا بها الی الحکام، لکن نکته فنی این است که من مالکم قدرت دارم، من رضایت دارم، من به این کار راضی ام، تصور این که رضایت کافی برای انتقال مال است.

پرسش: مبهم ۲۹:۱۵

آیت الله مددی: آن وقت در هر دو تراضی است، در هر دو قدرت است، آن وقت چه می گوید؟ تصورش این است که مادام مال من است با رضای خودم، شارع می خواهد بگوید نه رضا کافی نیست، رضا حکم است، اساسی ترش سبب هم هست، راه درست، رضایت و راه درست، چارچوب درست، در آیه دوم و لا تاکلوا اموالکم این به این تصرف چون طرف راضی بود به من داد این مال من است، این جا با آن فرق می کند، این آیه دوم یک تصور است، آن اولی ملکیت حقیقی بود این جا یک ملکیت با ذهنیت عرفی است، با یک ذهنیت عرفی خیلی عادی است، البته عادی نیست، الان در غرب هم همین طور است، همین قانون در غرب هم هست، از راه قمار یک مالی آورد می گوید مال من است، دولت هم قبول می کند مال اوست، الان در غرب هم همین چیز است، شاخ و دم ندارد، می گوید طرف راضی بود به من داد، قمار بود، ربا بود، هر معامله ای بود، اعانه بر اثم بود، مثلاً فرض کنید خوکش را سوار ماشین کردیم بردیم به ما پول داد، به رضای خودش پول داد، من هم این کار را کردم، حالا فرض کنید آن کار حرام است، ایشان با رضایت به من پول داد، چون با رضایت به من پول داد این مال من است و این را هم عرض کردیم انصافاً این تصور عرفی، الان در ذهنیت ما مسلمان ها تصور عرفی بسیط است اما در غرب هم همین است، اینی که اسباب باطل را اجازه می دهند معیار را تراضی گرفتند، معیار را قدرت مالک و سلطه مالک و رضای مالک گرفتند و إلا معنا ندارد لا تاکلوا اموالکم، اموالکم که معنا ندارد، یعنی لا تاکلوا اموالی را که شما به رضایت از مالک گرفتید و خیال می کنید مال شماست لکن به سببی که از آن گرفتید این سبب باطل است، اگر سبب باطل است ولو رضایت هست لا تاکلوا است.

پرسش: این مناسب نیست اموالکم بگوید چون این را به رسمیت بشناسد که این ها اموال این هاست

آیت الله مددی: خب چون بعد بالباطل، گفت للمتکلم ان یلهم و کلامه ما شاء ما لم یطرح، با یک ذهنیت، خیلی لطیف است، من به نظرم اگر تامل بکنید خیلی ذهنیت لطیفی است یعنی قرآن می آید درست همان حالتی را که در ذهنیت این هاست منعکس می کند، آن وقت می آید نکته را می گوید، می گوید این مال در جامعه پیچیده، اگر مال در جامعه چرخش داشته باشد باید چارچوب معین هم توش باشد.

پرسش: چرا جامعه نمی فرماید؟

آیت الله مددی: یا ایها الذین آمنوا را در جامعه گرفتیم، اموالکم و بینکم را جامعه گرفتیم

پرسش: بینکم را هم مراد یعنی مخاطب را خود جامعه به ما داده

آیت الله مددی: نه به این معنا که در جامعه اموالی را که شما خیال می کنید، این که اموال که نیست، چون بعد دارد إلا ان تكون تجارة من تراض، من فکر می کنم این آیه دوم نه اموال خودم، اموال خودم را به شما بدهم، ظاهرا این آیه دوم ناظر به این باشد که شما اگر اموالی برای خودتان قائلید این اموال به خاطر رضایت شماست لکن چون سببش باطل است این اموال شما نیست، بله اگر رضایت بود و تجارت بود آن درست است. إلا ان تكون تجارة عن تراض منکم و چون آیه مبارکه ظاهرا ناظر به نقل و انتقال خود عین مال است، تملیک و تملک مال، ظاهرا ناظر باشد به عقود تملیکی، تملیکی ای که مربوط به عین مال است یعنی ناظر به اجاره و عاریه و مضاربه و این جور چیز ها نیست تا بگوییم بقیه الحاق شدند.

پرسش: اگر آن باشد باید می گفت إلا ان تكون عن تجارة، دیگر عن تراض نمی آمد، می گوید که شما یک چیزی که بدون سبب باشد و باطل باشد انجام ندهید، تجارت سببی می شود که خداوند قبول کرده که انجامش بدهند، اموالتان را با تجارت انجام بدهید، دیگر تراض برای چیست؟

آیت الله مددی: عرض کردم احتمالا سرش این باشد که در آن جا چون حالت فعل دارد اسناد فعلی دارد، لا تاكلوا، آن تراضی را از سیاق در آوردیم، این جا چون حالت فعل ندارد، تجارة اسم مصدر یا مصدر است، چون ندارد از دلالت سیاقش تراضی در نمی آید

لذا تصریح به تراضی کرده است، احتمالش این است یا مثلاً نکته اش این باشد که آنی که تجارة عن تراض آن سب است، علی ای حال من فکر می کنم البته می شود اموالکم هم مثل اول اموال حقیقی زد اما من فکر می کنم به قرینه مقابله یعنی به قرینه استثنا و در مقابل باطل یعنی این اموال شما نیست، چون سبب باطل است آنی که منشا می شود ملک شما باشد تجارة عن تراض است.

پرسش: بشود تجارت

آیت الله مددی: نه، آن وقت کلمه تراض را باید با سیاق در بیاوریم

پرسش: در می آید

آیت الله مددی: نه در می آید

پرسش: متصل باشد در می آید

آیت الله مددی: نه در نمی آید، برای تصریح به آن مطلب در نمی آید.

پرسش: شما یک عبارتی را بیان فرمودید که گفتید تراضی لازم به بیان نیست.

آیت الله مددی: همین نکته اش همین بود، آن وقت معنایش هم این نیست که الان خیال کردند که مرحوم شیخ قطیفی فرمودند به این که علم به عوضین شرط نیست، همین که راضی هستی این کافی است، ظاهر آیه این نیست که هر جا تراضی باشد، اصلاً ظاهر آیه این است که اگر تراضی صرف باشد باطل است، باید سبب هم درست باشد، ظاهر آیه این است که نفی حقوق رضائی است، شما بگویید من به هر نحوی راضی شدم منتقل بشود، آیه قبول نمی کند و لذا صدر آیه به ذهن ما می آید که عموم داشته باشد، نقل و انتقال اعیان اموال توسط غیر تجارت یعنی توسط اسباب باطل به هر نحوی باشد ولو به صورت تراضی و به مجرد تراضی درست نیست، عقود رضائی نمی شود انجام داد، باید در یک چارچوب باشد، آن چارچوب که اسمش تجارت است این تجارت عن تراض باشد، اصلاً مفاد آیه معنایی که این ها گفتند که از آیه در می آید هر جا تراضی باشد درست است، نه از آیه در نمی آید، پس بنابراین یا به ذهن ما آمده این طور که اموالکم در این جا یعنی اموال دیگران که به شما منتقل شده و شما خیال می کنید مال شماست

این مال شما نیست چون سببش باطل بود، اگر می خواهید در اموال دیگران که به شما منتقل شده تصرف بکنید تجارت و تراضی، هم باید عقد باشد و هم باید تراضی باشد، آنی که ما الان از ظاهر آیه، اگر هم بگوییم اموال خودتان یعنی اموال خودتان را به دیگران، آن لا تاكلوا صدق نمی کند، خیلی به ذهن نمی آید.

پرسش: مبهم ۳۶:۴۵

آیت الله مددی: خب آن تجارت عن تراض اکراه را خارج می کند

پرسش: نه دیگر تجارت عن تراض باید فقط باشد

آیت الله مددی: همان دیگر، اکراه نباشد توش.

پرسش: مبهم

آیت الله مددی: خلاف ظاهر است.

علی ای حال آن چه که الان به ذهنم می آید اموال است این جا ، لا تاكلوا ظاهرا اموال دیگری است که به سبب باطل به شما منتقل شده و این را اموال خودتان می دانید، دقت می فرماید؟ این لا تاكلوا در سوره بقره اموال خودتان به دیگران است.

پرسش: چرا نفرمود لا تاكلوا در آن آیه اول

آیت الله مددی: لا تاكلوا دیگر، یعنی به اصطلاح شما لا تاكلوا اموالکم یعنی شما تصرف، اکل تصرف، تصرف بکنید به مال به باطل و تدلوا و این را رشوه قرار بدهید یعنی شما اموالتان را به هر سبب باطل به دیگری بدهید

پرسش: چرا باب افعال نرفته است؟

آیت الله مددی: ظاهرا به باب افعال احتیاجی ندارند.

علی ای حال آن چه که به ذهن این حقیر صاحب تقصیر می رسد ظاهر آیه مبارکه در هر دو فرض رضایت است، اصلا موردش رضایت است. و تصور رضایت است و لذا بنابراین هم استثنا متصل می شود و هم اشکالاتی را که تا حالا خواندیم ظاهرا منتفی می

.....
شود، اگر این تصویری که به ذهن آمده درست باشد سرّ تکرار آیه هم روشن می شود، یکی ناظر به یک مقام است و یکی هم ناظر به

مقام دیگری است

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين